



عنوان مقاله :

تحليل روانشناسی سیاسی شخصیت پوتین و ترامپ؛

نویسنده:

محمود رشنواز

دانشجوی دکتری حقوق بین الملل ، واحد امارات،

دانشگاه آزاد اسلامی ، دبی، امارات

(عضو مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران قوه قضایه)

۱۴۰۴/۰۵/۰۸

تحلیل روانشناسی سیاسی شخصیت پوتین و ترامپ؛

۱-مقدمه و طرح مساله

در طول سال‌های گذشته بحث‌های متعددی پیرامون شخصیت دونالد ترامپ و ولادیمیر پوتین وجود داشته است. انتخاب ترامپ به عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهور ایالات متحده و ابقای چند باره پوتین در جایگاه ریاست جمهوری روسیه باعث افزایش علاقه محققان سراسر جهان به شخصیت سیاسی این دو رهبر شده است. آثاری که از یک جهت به ویژگی‌های تاریک شخصیتی یک رهبر سیاسی مربوط می‌شوند را می‌توان به‌طور مشروط در سه موضوع اصلی طبقه‌بندی کرد از جمله: (۱). خودشیفتگی (۲). ماکیاولیسم (۳). تفکرات نوامریالیستی. در تحلیل مؤلفه‌های رفتاری شخصیت و مطالعه خودپنداره از روش‌های زندگی‌نامه و مشاهدات استفاده می‌شود. در وجود دو رهبر احترام و علاقه به اقتدارگرایی کاملاً مشهود می‌باشد. اقتدارگرایی سندرمی است که مورد مطالعه قرار گرفته است و اثرات آن به طرز شگفت‌انگیزی در سراسر جهان ثابت شده است. چندین ویژگی این پدیده عبارتند از: احترام به اقتدار، پرخاشگری نسبت به گروه‌های بیرونی، نگاه سلسله‌مراتبی سخت به جهان، و مقاومت در برابر تجربه جدید. اقتدارگرایی معمولاً با تهدید و ترس ایجاد می‌شود و اقتدارگرایان تمایل دارند جهان را مکانی بسیار خطرناک و تهدیدکننده ببینند. این نوشتار به دنبال تحلیلی مبتنی بر روانشناسی سیاسی از ویژگی‌های شخصیتی و جهان بینی‌های سیاسی حاکم بر دونالد ترامپ و ولادیمیر پوتین بر اساس سه مؤلفه‌ی خودشیفتگی، تفکرات ماکیاولی و تفکرات نوامریالیستی می‌باشد تا به چرایی نزدیکی تفکرات سیاسی و تشابه رویکردهای سیاست خارجی حاکم بر دولت‌های این دو رهبر بپردازد.

۲-جهان بینی‌های سیاسی حاکم بر دونالد ترامپ

در این قسمت به تحلیل جهان بینی سیاسی تفکرات سیاسی ترامپ بر اساس سه مؤلفه‌ی خودشیفتگی، تفکرات ماکیاولیستی و داشتن تفکرات نوامریالیستی اقدام خواهد شد.

-کاریماتیک با چاشنی خودشیفتگی سیاسی

انگیزه ترامپ برای موفقیت در درجه اول در تمایل به اجرای برنامه‌های بلندپروازانه با نتایج در سطح بالا و زودتر از موعد مقرر آشکار می‌شود. این امر هم در فعالیت‌های تجاری و هم در فعالیت‌های سیاسی، کنترل مستمر، اقدامات قاطع و دستیابی به نتایج بالا برای ترامپ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ترامپ با ظاهری عمومی عجیب و غریب و اظهارات پوپولیستی مشخص شناخته می‌شود. او معتقد است که می‌تواند بهترین رئیس جمهور تاریخ باشد و «آمریکا را دوباره بزرگ کند» که نشان از خودشیفتگی این شخصیت در سطح بسیار بالایی می‌باشد. از مبارزات انتخاباتی تا به امروز ترامپ با حس غروری متورم، نشانه‌هایی از عدم انطباق با نیروهای داخلی و دنیای خارجی از ایالات متحده آمریکا را نشان داده است که به دنبال آن اغلب نه تنها علیه مخالفان سیاسی، بلکه علیه رفقای هم حزبی، کشورها و سازمان‌های که سال‌ها در بلوک و جبهه این کشور قرار داشته‌اند نیز اظهار نظر تخریبی و تهدیدآمیز داشته است. اعتماد کاذب و افسارگسیخته به توانایی‌های خود به او اجازه می‌دهد تا خود را با متخصصان سطح بالا احاطه کند، بدون ترس از اینکه ممکن است به نحوی او را تحت الشعاع قرار دهند.

بر اساس سبک روابط بین فردی، رهبر آمریکا فردی برون‌گرا با سطح بالایی از اعتماد به خود است که این ویژگی‌ها در فعالیت‌های اجتماعی و تمایل به تغییر نظم سیاسی فعلی مطابق با ایده‌های خود تجلی می‌یابد. از نظر رفتار سیاسی و

سبک تصمیم‌گیری، نزدیک‌ترین سبک به این مدل تفکرات «آژیتاسیونی»^۱ ترامپ می‌باشد که لقب «آژیتاتور» واقعاً برازنده ترامپ می‌باشد. بنابراین «...کاخ سفید به این نتیجه رسیده است که تلاش برای مهار و نظارت بر او و عدم اجازه حضور او در تلویزیون، محافل عمومی، در جلسات با رأی‌دهندگان و مردم امکان‌پذیر نیست. او از قرار گرفتن در برابر جمعیت انبوه و سخنرانی احساسی انرژی زیادی می‌گیرد.» آژیتاتورها معمولاً عقاید و عقاید خود را از طریق فریادهای بلند سیاسی و شعارهای جذاب بیان می‌کنند. ترامپ در یکی از سخنرانی‌های خود وعده مبهم و غم‌انگیز ساخت دیوار بزرگ آمریکا را داد: «من یک دیوار بزرگ خواهم ساخت و هیچ‌کس بهتر از من دیوار نمی‌سازد، باور کنید، و من آن‌ها را بسیار کم هزینه خواهم ساخت، یک دیوار بزرگ در مرز جنوبی‌مان خواهم ساخت. و من مکزیک را مجبور خواهم کرد که هزینه این دیوار را بپردازد.»

ترامپ نه تنها می‌داند آمریکایی‌های عادی (عامه‌ی مردم نه فعالان سیاسی و حزبی) به چه چیزی نیاز دارند، بلکه می‌داند چگونه از آنها پاسخ احساسی بگیرد. برخی از منتقدان فعالیت‌های ترامپ معتقدند که او بی‌انضباط و تکانشی است و انتخاب او به عنوان رئیس دولت یک اتفاق و دومین اشتباه مهلک و تاریخی مردم آمریکا بوده است. تصویر یک بازیگر و شومن عجیب و غریب و شخصیت یک تاجر معامله‌گر آنقدر در شخصیت ترامپ در هم تنیده شده است که جدا کردن یکی از دیگری گاهی اوقات به یک کار غیر ممکن تبدیل می‌شود.

- تفکرات نوامپریالیستی

سیاست جهانی فعلی گاهی اوقات نیت توسعه‌طلبانه سرزمینی رهبران را به ما نشان می‌دهد که یادآور جاه‌طلبی‌های گذشته است. دونالد ترامپ مایل است سرزمین‌هایی مانند گرینلند، کانادا، نوار غزه و کانال پاناما را تحت کنترل ایالات متحده قرار دهد. در این زمینه باید گفت که این اهداف چیز جدیدی نیستند، بلکه یک بازگشت به جاه‌طلبی‌های سرزمینی رهبران قبلی ایالات متحده هستند که ژئوپلیتیک قاره آمریکا را تغییر دادند. پیشنهاد ترامپ برای خرید گرینلند و بازپس‌گیری کانال پاناما از رویه قبلی ایالات متحده پیروی می‌کند که توسط دکترین مونرو ابداع شد. جان ال. اوسالیوان، نویسنده کتاب «سرنوشت آشکار»، ادعا کرد که «سرنوشت آشکار ما این بود که قاره‌ای آمریکا را که برای توسعه آزادانه میلیون‌ها نفر در نظر گرفته شده است، گسترش دهیم». این اصل قرن نوزدهمی گسترش آمریکا در سراسر آمریکای شمالی و جهان را توجیه می‌کرد و غالباً حاکمیت کشورهای دیگر را نادیده می‌گرفت. جاه‌طلبی‌های سرزمینی ترامپ: پیشنهاد ترامپ برای خرید گرینلند و بازپس‌گیری کانال پاناما از دکترین مونرو پیروی می‌کند. جان ال. اوسالیوان، نویسنده کتاب «سرنوشت آشکار»، ادعا کرد که «سرنوشت آشکار ما این بود که قاره‌ای را که توسط پراویدنس برای توسعه آزادانه میلیون‌ها میلیون‌ها نفر در نظر گرفته شده است، گسترش دهیم». این اصل قرن نوزدهمی گسترش آمریکا در سراسر آمریکای شمالی و جهان را توجیه می‌کرد و غالباً حاکمیت کشورهای دیگر را نادیده می‌گرفت و همین اصل در حال حاضر سرلوحه‌ی سیاست خارجی ترامپ قرار گرفته است.

جاه‌طلبی‌های ترامپ بازتاب تلاش‌های روسای جمهور قبلی برای گسترش سرزمینی است. توماس جفرسون با خرید لوئیزیانا در سال ۱۸۰۳ اندازه کشور را دو برابر کرد. اقدام جفرسون که زمانی اقدامی مشکوک و مقبول جامعه نبود و در مورد مطابق قانون اساسی بودن آن مورد تردید قرار می‌گرفت، اکنون به عنوان یک اقدام رویایی تلقی می‌شود که وسعت ایالات متحده را دو برابر کرده و منافع استراتژیک و اقتصادی را به همراه داشت. خرید آلاسکا توسط ویلیام سوارد از روسیه در سال ۱۸۶۷ با عنوان "حمایت سیوارد" مورد تمسخر مردم قرار گرفت. در حال حاضر داشتن با دارا

^۱ . به هرگونه تلاش کسی یا گروهی برای شرکت دادن مردم در اهداف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی از راه تبلیغات و نطق در رسانه‌های گروهی یا پخش اعلامیه یا جمع‌آوری امضاء گویند. فاعل این عمل را آژیتاتور (Agitator) می‌گویند.

بودن ثروت طبیعی عظیم که جایگاه جهانی آمریکا را افزایش داد. این تشابهات نشان دهنده سیاست توسعه طلبانه ایالات متحده از قرن نوزدهم تا امروز است. هدف برنامه‌های ترامپ، مانند روسای جمهور گذشته، گسترش نفوذ آمریکا و تضمین منافع استراتژیک است، البته در دنیایی بسیار متفاوت از جهان جفرسون یا سیوارد.

موقعیت استراتژیک گرینلند دلایل گذشته را برای تصاحب ارضی و جاه طلبی های مداوم ایالات متحده برای هژمونی جهانی نشان می‌دهد. پیامدهای چنین جاه طلبی‌های در نظم بین المللی تنظیم شده معاصر قابل توجه است. رابرت دالک، مورخ، می‌گوید: "رهبران توسط دنیایی که در آن زندگی می‌کنند محدود شده‌اند. آنها فقط می‌توانند آن را تا یک نقطه خاص از نو خلق کنند." زبان ترامپ یادآور دکترین های قبلی است، اما امکان سنجی برنامه‌های توسعه طلبانه در قرن بیست و یکم تغییر کرده است. تمایل ترامپ به گرینلند ناشی از موقعیت قطب شمال است و از نظر ترامپ جاه طلبی های چین و روسیه را متعادل و بی اثر می‌کند. اگرچه ممکن است مضحک به نظر برسد، اما تمایل به خرید گرینلند به دنبال جاه طلبی های ژئوپلیتیک کلاسیک کنترل منابع و مزیت نظامی است. علاقه ترامپ به کانال پاناما نشان دهنده تمایل ایالات متحده برای کنترل نقاط استراتژیک تجارت دریایی است. این کانال یک آبراه تجارت جهانی ضروری است و کنترل آن به طور قابل توجهی قدرت منطقه ای و منافع اقتصادی ایالات متحده را افزایش می‌دهد، که تکرار آرزوهای قبلی دکترین مونرو برای کنترل نیمکره غربی است. اظهارات ترامپ در مورد اینکه کانادا پنجاه و یکمین ایالت است نشان دهنده تمایل به حذف موانع تجاری و تصاحب اقتصادی یک همسایه غنی از منابع است.

پیامدها و پاسخ‌های بین‌المللی به سخنان توسعه طلبانه ترامپ: سیاست‌های توسعه طلبانه پیامدهای ناگواری دارد که معمولاً منجر به بحران‌های دیپلماتیک، جنگ و بی‌ثباتی ژئواستراتژیک درازمدت می‌شود. گسترش در گذشته به معنای جنگ و ویرانی بوده است، همانطور که در فرانسه ناپلئونی، امپراتوری ژاپن و تلاش مستمر قدرت‌های استعماری برای منابع دیده می‌شود. وینستون چرچیل عاقلانه هشدار داد: "هر چه بتوانید به عقب تر نگاه کنید، احتمالاً جلوتر را خواهید دید." تاریخ نشان می‌دهد که گسترش کنترل نشده نتایج فاجعه باری دارد. پیشنهاد های ترامپ - خرید گرینلند، تصرف کانال پاناما، تبدیل کانادا به پنجاه و یکمین ایالت و تاکید بر کنترل آمریکا بر غزه - خشم جهانی را برانگیخته است. نخست وزیر گرینلند علاقه ترامپ را قاطعانه رد کرد و گفت: ما برای فروش نیستیم. کانادا از شایعات مربوط به اتحاد با ایالات متحده عصبانی شد، زیرا این امر به متحدان توهین می‌کند. زمانی، دین آچسون، وزیر امور خارجه ایالات متحده، زمانی گفت: «توانایی همزیستی بدون اصطکاک، بلوغ دیپلماتیک یک کشور را آزمایش می‌کند». مولفه‌ای که اکثر روسای جمهور آمریکا حتی در ظاهر هم خود را ملزم به رعایت آن ندانسته‌اند.

- تفکرات ماکیاولیستی

نیکولو ماکیاولی فیلسوف سیاسی فلورانسی بود که نوشته‌هایش اصطلاح «ماکیاولی» را به وجود آورد، واژه‌ای که استفاده از فریبکاری و فریب را در رویکرد «هدف-توجیه کردن-وسیله» برای کسب قدرت سیاسی توصیف می‌کند. به نظر می‌رسد ترامپ به طور ضمنی دو درس اصلی از نوشته‌های ماکیاولی را درک کرده است: دشواری تغییرات اساسی و نیاز به حمله سریع به دشمنانش. شاید فکر کنید هیچ کس (مردم آمریکا) نمی‌خواهد که یک دیکتاتور نفوذوال رهبری این کشور را بر عهده بگیرد، اما برعکس مردم آمریکا برای بار دوم به ترامپ رأی دادند، و این شاید تا حدی به این دلیل بود که ترامپ مفهوم قدرت ماکیاولی را به اشتراک می‌گذارد. اگر فیلسوف - دولتمرد فلورانسی در میان زندگان امروزی بود، فوراً روش‌های مدیر اجرایی تازه نصب شده آمریکا را درک می‌کرد. در شاهزاده، ماکیاولی مشاهده می‌کند که «هیچ چیز سخت‌تر و خطرناک‌تر از آن نیست که فرد خود را در رأس معرفی نظم‌های جدید قرار دهد». از نظر او به نظر می‌رسد که «نظم‌ها» به نهادها یا در معنایی بزرگ‌تر به شیوه زندگی یا فرهنگ حاکم در یک

دولت اشاره دارد. با بازگشت مجدد دونالد ترامپ به قدرت، طبیعی به نظر می‌رسد که مفسران به شاهزاده ماکیاولی مراجعه کنند تا بی‌رحمی خاص دولت جدید او را توضیح دهند. توضیح اینکه چرا ترامپ نابغه ماکیاولیستی زمان ماست، کار مشکلی نیست: اقدامات ترامپ «کاربردی عمدی و منسجم از کتاب ماکیاولی برای تبدیل دموکراسی ادعایی ۵۰۰ ساله به کتاب نمایشنامه‌ای و پوشالی بوده است. ترامپ آتش و خشم خود را علیه متحدان سابق که تبدیل به رقبا شده اند، نمایان کرده است، که بسیار همسو با توصیه ماکیاولی به شاهزاده در مورد تحکیم قدرتش است. همچنین می‌توانیم این واقعیت را اضافه کنیم که ماکیاولی شیفته شکوه ملی بود و احتمالاً اگر زنده بود دکتترین سیاست خارجی ترامپ (اول آمریکا) و تمرکز تهاجمی بر حوزه نفوذ آمریکا در نیمکره غربی را تحسین می‌کرد.

۳- جهان بینی‌های سیاسی حاکم بر پوتین

ولادیمیر ولادیمیرویچ پوتین در ۷ اکتبر ۱۹۵۲ در لنینگراد (سن پترزبورگ کنونی)، روسیه، اتحاد جماهیر شوروی (در حال حاضر فدراسیون روسیه) متولد شد. همزمان، از مارس تا اوت ۱۹۹۹، دبیر شورای امنیت فدراسیون روسیه بود. از ژوئیه ۱۹۹۸ تا اوت ۱۹۹۹، ولادیمیر پوتین مدیر سرویس امنیت فدرال فدراسیون روسیه بود. در ۹ آگوست ۱۹۹۹، رئیس جمهور روسیه بوریس یلتسین از دوما‌ی دولتی درخواست کرد تا پوتین را به عنوان نخست وزیر فدراسیون روسیه تأیید کند و ابراز امیدواری کرد که پوتین "جامعه را تحکیم کند." در ۱۶ آگوست ۱۹۹۹، دوما‌ی دولتی پوتین را به عنوان نخست وزیر تأیید کرد. پوتین از ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ تا ۷ مه ۲۰۰۰ به عنوان سرپرست رئیس جمهور روسیه فعالیت می‌کرد. او با کسب ۵۲.۹۴ درصد آرا در انتخابات زودهنگام ریاست جمهوری در ۲۶ مارس ۲۰۰۰ پیروز شد. ولادیمیر پوتین برای پنجمین بار از کاخ بزرگ کرملین عبور کرد تا برای یک دوره شش ساله دیگر به عنوان رئیس جمهور روسیه سوگند یاد کند. فیلسوفان، مورخان، روانشناسان، روانکاوان، روانپزشکان در سراسر جهان تلاش کرده‌اند تا وضعیت و ویژگی‌های روانی و شخصیتی رئیس جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین را مورد بررسی و کنکاش قرار داده و ریشه‌های سیاست خارجی این شخصیت را تحلیل نمایند که در ذیل به تعدادی از این ویژگی‌ها پرداخته می‌شود.

- رهبری کاریزما و عملگرایی ملی‌گرا

تئوری «انسان بزرگ» معتقد است که رهبران بزرگ متولد می‌شوند، نه اینکه در گذر زمان ساخته شوند. این نظریه نشان می‌دهد که افراد خاصی دارای ویژگی‌های ذاتی و استثنایی هستند که آنها را به رهبر بودن مقدر کرده است. برخی از ویژگی‌ها اغلب شامل کاریزما، هوش، اعتماد به نفس و مهارت‌های اجتماعی هستند. به کارگیری این نظریه در مورد ولادیمیر پوتین، چارچوبی برای درک به قدرت رسیدن او و ویژگی‌هایی فراهم می‌کند که او را قادر به حفظ نقش رهبری مسلط در روسیه کرده است. پوتین ملتی را رهبری می‌کند که هم جانشین امپراتوری روسیه (۱۷۲۱-۱۹۱۷) و هم اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۲۲-۱۹۹۱) است. اداره چنین کشوری گسترده و پیچیده نیاز به یک رهبر قوی دارد و زندگی نامه پوتین مردی را نشان می‌دهد که با استعداد، سخت کوش و علاقه مند به کار خود است. توانایی او در ایجاد چشم اندازی قانع کننده برای آینده روسیه و استراتژی برای دستیابی به این چشم انداز، ویژگی‌های رهبری ذاتی او را منعکس می‌کند. مهارت پوتین در همسو کردن مردم با دیدگاه خود، از طریق ارتباطات مؤثر و ایجاد ائتلاف، بازتاب "همسویی مردم" است. جنبه انگیزشی رهبری پوتین، که به پیروان او انرژی می‌دهد و بسیج می‌کند، همسو با مردم روسیه است. در مورد پوتین، کاریزما و سبک رهبری او در عبور از روسیه در بحران‌های مختلف بسیار مهم بوده است. پوتین عملگرا بوده و پیوسته گام‌های جسورانه‌ای برداشته است، خواه بازسازی دولت، پیگیری مداخلات نظامی، یا اجرای اصلاحات اقتصادی و قانونی قابل توجهی باشد. رویکرد فعالانه و عملگرایی او یکی از ویژگی‌های تعیین کننده

رهبری او بوده است. تعهد تزلزل ناپذیر او به چشم اندازش برای روسیه و توانایی او برای استقامت در برابر ناملایمات، رهبری او را مستحکم کرده است. تجزیه و تحلیل ویژگی‌های شخصی پوتین، مانند هوش، هوشیاری و پشتکار، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از این ویژگی‌ها به طور موثر برای به دست آوردن و حفظ قدرت استفاده کرد.

بنیانگذار نظریه رهبری کاریزماتیک، هاوس (۱۹۷۶) اعلام کرد که رهبران کاریزماتیک دارای ویژگی‌هایی مانند تسلط، تمایل شدید برای تأثیرگذاری بر دیگران و اعتماد به نفس بالا هستند. بر اساس تئوری هاوس، رهبری کاریزماتیک زمانی مؤثر است که پیروان به ایدئولوژی رهبر اعتماد کنند، با اعتقادات خود هماهنگ شوند، رهبر را بدون چون و چرا بپذیرند، از نظر احساسی روی اهداف رهبر سرمایه گذاری کنند و در دستیابی به آن اهداف اعتماد بیشتری به دست آورند. این پدیده در روسیه به وضوح قابل مشاهده است، جایی که ایدئولوژی مشخصی به نام پوتینیسم شکل گرفته است. ویژگی‌های شخصی پوتین - تسلط، نفوذ و اعتماد به نفس - ویژگی‌های رهبری کاریزماتیک هاوس را نشان می‌دهد و توانایی او در الهام بخشیدن به اعتماد، تقویت همسویی با اعتقاداتش، و تعامل عاطفی با پیروانش، بر تأثیر عمیق رهبری کاریزماتیک در روسیه تأکید می‌کند.

- تفکرات ناسیونالیستی - نوامپریالیستی

احساس مسئولیت پوتین در تعهد او به بازگرداندن جایگاه روسیه در صحنه جهانی مشهود است. او هدایت سیاسی و اقتصادی روسیه را در اختیار گرفته است و اغلب خود را حافظ منافع روسیه معرفی می‌کند. این احساس مسئولیت به او کمک کرده است تا با وجود اختلافات و چالش‌های مختلف، حمایت عمومی را به دست آورد و حفظ کند. نمونه اصلی این توجیه او برای اقدام نظامی علیه اوکراین است که از دیدگاه دیرینه روسیه به عنوان بازیگر اصلی سیاست خارجی و امنیتی ناشی می‌شود. پوتین با هدف اتحاد مجدد جوامع قومی روسیه و بازپس‌گیری سرزمین‌های امپریالیستی سابق در اوراسیا، اقدامات خود را با استراتژی گسترده تر برای بازگرداندن نفوذ روسیه در منطقه همسو می‌کند. رژیم پوتین امروز اساساً نوعی توتالیتاریسم ترکیبی است که اقتدارگرایی بالغ را با اعمال توتالیتار ترکیب می‌کند. ایدئولوژی معاصر روسیه را می‌توان به بهترین نحو به عنوان ناسیونالیستی-امپریالیستی توصیف کرد، زیرا هم آمال امپریالیستی و هم ناسیونالیسم را ترکیب می‌کند. این ایدئولوژی به مفهومی از "DNA" روسیه تبدیل شده است که به دنبال تأکید بر استثناگرایی روسیه و مسیر خاص فرضی است.

در آستانه حمله تمام عیار روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه گفت: «پوتین سه مشاور دارد: ایوان مخوف، پتر کبیر و کاترین کبیر. با این حال شواهد کمی وجود دارد که نشان دهد پوتین تا حد زیادی از جاه طلبی‌های این چهره‌های مشهور برای مدرن کردن کشور استقبال کرده است. در مورد ویژگی‌های آنها، پوتین فقط سخن پتر کبیر در مورد "بازگشت و تقویت" سرزمین‌های اجدادی روسیه را جذب کرده است. این ایده که روسیه مسئولیت خاصی در قبال جوامع روسی خارج از روسیه دارد، در اوایل دهه ۱۹۹۰ به بخش اصلی هویت نخبگان سیاست خارجی مسکو تبدیل شد و یک محرک کلیدی در تحول رویکرد روسیه به همسایگی خود بود. در حالی که آشکارا یک محاسبه ابزاری در استفاده معاصر پوتین از موضوع دیاسپورای روسیه وجود دارد، از زمان بازگشت وی به عنوان رئیس جمهور روسیه در سال ۲۰۱۲، بعد قومی-ناسیونالیستی سیاست‌های منطقه ای روسیه اهمیت بیشتری پیدا کرده است، به ویژه بر اوکراین متمرکز شده است. به طور فزاینده ای برای پوتین، جمع آوری سرزمین

ها و مردم امپراتوری سابق روسیه از ابزاری برای نفوذ در سیاست خارجی به یک هدف تبدیل شده است. این نگرانی‌ها را در مورد سیاست‌های آینده روسیه نه تنها در اوکراین و بلاروس بلکه برای سایر کشورهای منطقه افزایش می‌دهد.

- تفکرات ماکیاولیستی

مفهوم ترس از سیاستمدار شاید برای غربی‌های قرن بیست و یکم بیگانه باشد، اما در قرن شانزدهم ایتالیا یا روسیه مدرن، سیاستمداران قطعاً قدرتی داشتند که باید از آنها ترسید. این شاید مشهورترین نقل قول ماکیاولی باشد و نقل قولی که بیشتر توسط رئیس جمهور پوتین در حال حاضر تجسم یافته است. در سال ۲۰۱۶ واشنگتن پست میزان محبوبیت پوتین را ۸۳ درصد اعلام کرد. او مطمئناً مورد علاقه مردمش است. این آمار توسط نظرسنجی‌های جمع‌آوری شده توسط سازمان‌های داخلی روسیه و منابع جدید خارجی همچنان تایید می‌شود. رتبه محبوبیت ۸۳ درصد در مقایسه با محبوبیت سیاستمداران غربی شگفت‌انگیز است. به نظر می‌رسد پوتین به بسیاری از اصولی که ماکیاولی در «شاهزاده» بیان کرده است، پایبند است. بی‌رحمی و حيله گری او قطعاً یادآور بوجیا^۱ ماکیاولی است. استفاده پوتین از زور برای حفظ قدرت، تلاش‌های پوتین برای شکل دادن به تصویر عمومی مطلوب، و دستکاری افکار عمومی از طریق تبلیغات و اطلاعات نادرست، که توسط برخی به عنوان یک رهبر ماکیاولی در نظر گرفته می‌شود، با استراتژی‌های ماکیاولیستی مشابهت دارد. این مقایسه ذهنی است و به طور گسترده مورد بحث است. رهبری پوتین که اغلب با تاکتیک‌های ماکیاولیستی مقایسه می‌شود، تثبیت قدرت، واقع‌گرایی و رویکردی عملی را به نمایش می‌گذارد. اعمال زور او در کریمه و شرق اوکراین مصداق قاطعیت و بی‌باکی است. در عین حال، تأثیر او بر اطلاعات از طریق رسانه‌های دولتی بر کنترل او بر احساسات عمومی تأکید می‌کند.

۴- نتیجه‌گیری

افراد کمی در سیاست مدرن به اندازه ولادیمیر پوتین و دونالد ترامپ مورد توجه و جنجال قرار گرفته‌اند. اگرچه پوتین از کشوری اقتدارگرا و ترامپ از یک دموکراسی با کنترل‌ها و توازن‌های نهادی قوی می‌آیند، اما فلسفه‌های رهبری، زبان و تأثیرات آنها بر کشورهای مربوطه کاملاً مشابه است. ما می‌توانیم ببینیم که چگونه مسیرهای آنها مشابه است، چگونه می‌توان از مسیر پوتین به عنوان راهنمای پیش‌بینی اقدامات آینده ترامپ استفاده کرد.

- لفاظی‌های پوپولیستی مشابه و درخواست‌های ملی‌گرایانه:

هم ترامپ و هم پوتین حرفه سیاسی خود را بر اساس لفاظی‌های ملی‌گرایانه بنا کرده‌اند تا خود را به عنوان قهرمانان مردم «واقعی» در برابر نخبگان فاسد قرار دهند. آمریکا را دوباره بزرگ کنید» ترامپ و احیای غرور امپریالیستی روسیه توسط پوتین پیام اصلی یکسانی دارند: بازپس‌گیری عظمت ملی با مبارزه با نیروهای مخالف. حامیان آنها را مدافع ارزش‌های سنتی در برابر تأثیرات لیبرال (ترامپ) یا غربی (پوتین) می‌دانند که هویت ملی را تهدید می‌کند.

- تحقیر هنجارهای دموکراتیک

علیرغم رهبری انواع مختلف دولت‌ها، هر دو رهبر زمانی که اقتدار آنها را به چالش می‌کشند، خصومت خود را با نهادهای دموکراتیک نشان داده‌اند. ترامپ خواستار تلاش برای تغییر نتایج انتخابات شد، از پذیرش شکست در سال ۲۰۲۰ امتناع کرد و مکرراً اعتبار فرآیند انتخابات آمریکا را زیر سوال برد. شورش کنگره ایالات متحده در ۶ ژانویه ۲۰۲۱، زمانی که حامیان وی در تلاش برای باطل کردن نتایج انتخابات به کنگره حمله کردند، اوج این گفتمان بود.

^۱ . بوجیا مردی بی‌رحم و حيله گر بود، بسیار شبیه چیزی که در کتاب شهریار ترسیم شده است. ماکیاول سیاست‌های بوجیا را نمی‌پسندید اما فکر می‌کرد که با حاکمی همچون بوجیا اهالی فلورانس می‌توانند ایتالیا را متحد کنند.

این حادثه که عموماً به عنوان حمله به دموکراسی تلقی می شود، مشابه استفاده پوتین از زور برای حفظ قدرت و سرکوب مخالفان است. پوتین، در عین حال، کنترل خود را از طریق اصلاحات قانون اساسی، دستکاری در انتخابات و نابودی رولاند مخالفان دموکراتیک گسترش داده است. هر دو رهبر مرزهای بین اختیار قانونی و قدرت شخصی را محو کرده اند و انعطاف پذیری سیستم های مربوطه خود را آزمایش کرده اند.

-سلاح سازی رسانه ها و کیش های شخصیت

پوتین و ترامپ هر دو دستکاری های ماهرانه ای در رسانه ها انجام می دهند. ترامپ از رسانه های اجتماعی برای کنترل مستقیم روایت استفاده کرد و مرتباً مطبوعات را به عنوان «دشمن مردم» مورد حمله قرار داد که باعث شد حامیان به روزنامه نگاری مستقل بی اعتماد شوند. از سوی دیگر، پوتین روزنامه نگاری مستقل را سرکوب کرده و با تبدیل رسانه های رسمی روسیه به یک دستگاه تبلیغاتی، تئوری های توطئه ای را که از اهداف کرملین حمایت می کنند، ترویج کرده است. پوتین از طریق کانال های رسانه ای دولتی مانند RT و Sputnik بر افکار عمومی تأثیر گذاشته است، در حالی که ترامپ به فاکس نیوز و اکوسیستم های رسانه ای جایگزین تکیه کرده است.

علاوه بر این، هر دو رهبر فرقه های شخصیتی ایجاد کرده اند. شخصیت مشهور ترامپ ارتباط تنگاتنگی با دولت او داشت، زیرا او از بدنمایی موجود و امپراتوری شرکتی خود استفاده کرد تا خود را موفق نشان دهد. به طور مشابه، پوتین اسطوره ای حول قدرت خود ساخته است و تصویری از خود به عنوان یک رهبر شجاع از طریق اظهارات سخت گیرانه اش در مورد مسائل بین المللی یا نمایش توانایی های فیزیکی به نمایش می گذارد. حامیان آنها اغلب آنها را به عنوان افرادی قهرمان می بینند که با یک سیستم ناعادلانه مبارزه می کنند تا سیاستمداران سنتی. با وجود شباهت های قابل توجه در سبک رهبری و لفاظی های آنها، سؤال این است که آیا مسیر پوتین می تواند سرخه هایی درباره اقدامات احتمالی ترامپ در آینده ارائه دهد یا خیر. در حالی که ترامپ و پوتین در مناظر سیاسی متفاوت عمل می کنند، اما شباهت های آنها نشان دهنده روندهای جهانی در حال افزایش استبداد، واکنش پوپولیستی علیه دموکراسی ها و فرسایش هنجارهای دموکراتیک است. هر دو رهبر با قرار دادن خود به عنوان چهره های ضد نظام، استفاده از رسانه ها به عنوان ابزار کنترل و به چالش کشیدن کنترل های نهادی بر قدرت خود، پیروان وفادار خود را پرورش داده اند. گام های بعدی ترامپ ممکن است شامل تجدید ساختار قوه قضائیه و تحکیم قوه مقننه باشد که بازتاب تغییر پوتین در سیستم سیاسی روسیه است.



Title:

**Analysis of the political psychology of Putin and
Trump's personalities;**

the writer:

Mahmoud Reshnavaz

Doctoral student of International Law, Emirates
Branch, Islamic Azad University, Dubai, UAE

member of the center of lawyers, official experts
and consultants of the judiciary